

«عزیز جان،

اگر روی لبه زندگی نمی کنی،

داری فضا اشغال می کنی...»

فلو کندی

نوشته: دبی لنگ (درج شده در کارگر انقلابی ۱۸ مارس ۲۰۰۱)

ترجمه و تلخیص از: رها جزایری

از نشریه هشت مارس شماره ۴، آبان ۱۳۸۰

به یاد فلو کندی

فلورینس کندی روی لبه زندگی کرد - یعنی تمام زندگیش را وقف مبارزه علیه بی عدالتی های نظام نمود. در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۰ در سن ۸۴ سالگی در نیویورک درگذشت. قریب به ۵۰ سال از فعالین برجسته ی مبارزه برای رهائی سیاهپوستان و زنان بود. تکیه کلام محبوبش، «لگد بزن در کونش» بود. و با شجاعت و بدون عذر خواهی هر جا که بی عدالتی می دید همین کار را میکرد. او جسورانه و با طنزی کم نظیر نظم موجود را به مصاف می طلبید. در سال ۱۹۷۶ در کتاب خاطراتش به نام «من فلوری رنگین پوست: زندگی سخت و لحظات شیرین» نوشت: «از بچگی یاد گرفتیم زیر بار زور نرییم» و شرح می دهد که چگونه وقتی نژادپرستان کلو کلس کلن «ک ک ک» به درب منزل خانوادگی اش آمدند و به آنان گفتند که باید تا روز بعد، محله سفید پوست نشین در کانزاس سیتی را ترک کنند، پدرش به درون خانه رفت و تفنگش را بیرون کشید: «به اولین کسی که پایش را روی این پله ها بگذارد شلیک خواهم کرد و بعد شما میتوانید تصمیم بگیرید که کدامتان میخواهد به من شلیک کند.» آنان رفتند و هیچوقت برنگشتند.

پس از آن مادر مرد. فلو و خواهرش به محله هارلم اسباب کشی کردند و در حالیکه بطور تمام وقت کار می کردند وارد دانشگاه کلمبیا شدند. فلو کم کم میان ستم بر سیاهپوستان و ستم بر زنان ارتباط برقرار کرد. عنوان اولین مقاله ای که در کلاس جامعه شناسی نوشت چنین بود: «یک بررسی قیاسی: شباهت های میان جایگاه اجتماعی سیاهپوستان و زنان». وقتی لیسانس گرفت قصد ورود به دانشکده حقوق دانشگاه کلمبیا را کرد. اما دانشگاه از ورود وی به دلیل آنکه زن است ممانعت کرد. او تهدید کرد که در صورت رد تقاضایش دانشگاه را بدلیل تبعیض نژادی به دادگاه می کشاند. فلو اولین زنی بود که از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد. برخی او را تشویق می کردند که بجای وکالت به تدریس بپردازد. جوابش این بود که هر چه هدف را بالاتر بگیری بهتر می توانی تیر اندازی کنی در زمینه امور زناشویی وکالت می کرد و به زنانی که از شوهرانشان ضربه خورده بودند کمک می کرد. یک بار به فمینیست آمریکائی، گلوریا اشتاینم، گفت: «میتوانم بگویم از هر پنج شش زنی که صحبت می کنم یکی در کودکی مورد تجاوز یکی از آشنایان ذکورش قرار گرفته است.» خیلی زود فهمید که از نظام قانونی نمی توان انتظار اجرای عدالت داشت: «من فهمیدم که قانون برای برقراری عدالت در حق کسانی که برای من مهم هستند وضع نشده است. ممکنست قانون وقتی عواید ملاکین و بانک ها و شبکه های تلویزیونی و کمپانی های تلفن را چندین میلیارد دلار بالا می برد در حق آنها عدالت را بجا می آورد ولی وقتی به آدم هائی که برای من مهم هستند میرسد عدالت وجود ندارد.»

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فلو از چهره های برجسته ای بود که مرتباً در تلویزیون ظاهر می شد و خیلی زود شناخته می شد چون تقریباً همیشه کلاه های کابوئی به سر می گذاشت و عینک آفتابی صورتی رنگ به چشم می زد. خودش می گفت: «من همیشه کلاه های مسخره ای که برای مردان درست شده اند به سر می گذارم که توری چشم می زند. برای ما مهم است بفهمیم که یک دلیل ممنوعه بودن لباس های مردانه پیامش این است که، «اگر دنبال زنی هستی که حریر و برودری می پوشد، من نیستم». در این جامعه زنان هر کاری کنند نشانه آن است که خودشان را برای مرد درست نکرده اند، بی نزاکتی و بی تمدنی محسوب می شود.» فلو از اینکه حرفی بزند یا کاری کند که توجه مردم را جلب کند، ترسی نداشت. مجله «پی پل» او را به «بی پرواترین دهان رادیکالیسم» ملقب کرد. در دهه ۱۹۷۰ وقتی میهمان برنامه تلویزیونی «دانا هیو» بود گفت: «من این آواز را می خوانم: ای سرزمین شیرین تبعیض و بی عدالتی. آری من با نفرت حرف می زنم زیرا در جامعه نفرت انگیزی زندگی می کنم، و فکر نمی کنم مردمی که از این جامعه نفرت انگیز در رنجند باید در آوازیشان آنرا سرزمین محبوب من بخوانند.»

زبان انتقاد فلو علیه زنان و سیاهپوستانی که «به جائی رسیده اند» و از مقامشان ضد مردم استفاده می کنند، گشوده بود. در مقاله ای که در مجموعه فمینیستی به نام «همبستگی خواهرانه قدرتمند است» تحت عنوان «ستم نهادینه در مقابل زنان» منتشر شد، نوشت: «باید با لگد در آن کونی زد که از نظام حمایت می کند. می خواهد صاحبش زن باشد یا مرد، ملیتش هر چه میخواهد باشد، یا اینکه مامور لبخند به لب ستمگر باشد. وقتی مبارزه حدت می یابد ستمگر گرایش به آن پیدا می کند که مامورین جذاب و برخی اوقات از میان

خود ستمدیدگان، به کار بگیرد.

«فلو در سال ۱۹۷۱ «حزب فمینیست» را پایه گذاری کرد. این حزب، شرلی چیزهولم را که نماینده کنگره بود، به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا معرفی کرد. و سپس برای انتخاب یک شهردار سیاهپوست برای نیویورک کارزار انتخاباتی گذاشت. فلو یک انقلابی نبود اما اعتقاد داشت که جامعه نیازمند یک تغییر بنیادین است. و از جنبش های انقلابی زمان خود حمایت می کرد. او در مصاحبه ای گفت: «بنظر من بزرگترین اشتباه آن است که آدم اعلام کند ضد خشونت است. من نمی فهمم چطور آدم می تواند داخل فرهنگ گلوله و موشکهای ضد بالیستیک زندگی کند و صحبت از عدم خشونت کند... در این مملکت به هیچ گروهی به اندازه سیاهپوستان ناروایی نمی شود... آنان زمین می خواهند، مقامات دولت می خواهند پول به آنان بدهند. تئوری من آنست که باید پول را بگیرند، اسلحه بخرند و زمینشان را پس بگیرند. بنظر من زمان آن رسیده که سیاهان با این کشور به زبانی که با آن آشناست صحبت کنند: با خشونت.»

فلو از کسانی که در جنبش رهابخش سیاهان فعال بودند حمایت می کرد. در مصاحبه ای گفت: «در این کشور، درجه جدی بودن کسی که می خواهد حصارها را بشکند، کسی که می خواهد جرات کند و بر جهت جامعه تاثیر بگذارد، با درجه نزدیکی اش به انقلاب سیاه معلوم میشود... هر کس که عمیقا خواهان سرنگون کردن این جامعه متکی بر راسیسم است باید این را از طریق اتحاد با مبارزه انقلابی سیاهان علیه راسیسم نشان دهد.»

فلو کندی هرگز از مبارزه علیه سیستم دست نکشید. او در جنبش علیه جنگ ویتنام حضور داشت. در مبارزه سیاهان برای حقوق مدنی حضور داشت. او برای حقوق زنان و علیه مجرم شناختن فاحشه ها مبارزه کرد. او وکالت ۲۱ تن از اعضای گروه پلنگان سیاه و آسات شاکور را به عهده داشت. در جریان مبارزه علیه کنگره حزب دموکرات در سال ۱۹۶۸ او و دوستش آپارتان خود را تبدیل به «اورژانس خدمات اولیه میدان جنگ» کردند. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فلو در خط اول مبارزه برای قانونی کردن سقط جنین بود. همواره می گفت: «اگر مردان حامله می شدند، سقط جنین تبدیل به یک آئین مقدس می شد». همراه با فرد دیگر کتاب «خاطرات سقط جنین» را نوشت. این اولین کتاب در نوع خود بود که در آن زنان آشکارا از حامله گی های ناخواسته و مرگبار بودن سقط جنین های پنهانی در کوچه های تاریک سخن می گویند.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ دیگر وکالت را کنار گذاشته بود و تنها برای زندانیان سیاسی و موارد شکایت علیه تبعیض نژادی وکالت می کرد. در سال ۱۹۶۷ در کنوانسیون ضد جنگ ویتنام در (مونتreal کانادا) یکی از رهبران حزب پلنگان سیاه به نام بانی سیل می خواست در مورد راسیسم صحبت کند اما سازماندهندگان جلسه قصد داشتند سخنان او را محدود به جنگ ویتنام کنند. فلو به صحنه رفت و به این کار اعتراض کرد. او از انتقاد کردن به جنبش هائی که خودش در آن درگیر بود هراس نداشت. او با کسانی که اختلافات جدی داشت متحد می شد و فعالیت می کرد و همزمان برای آنچه که فکر می کرد درست است مبارزه می کرد. فلو همواره اصرار می کرد که جنبش زنان باید بر سر جنگ ویتنام و مسائل مربوط به سیاهپوستان و مسائلی که دغدغه زنان ملل تحت ستم است، موضع بگیرد. و در همان زمان در میان سیاهپوستان، علیه مردسالاری تبلیغ می کرد. در میان سیاهپوستان (حتی میان سیاهان انقلابی) این نظریه رایج بود که سقط جنین نسل کشی است و زنان سیاهپوست برای تقویت ملت سیاه باید هر چه بیشتر بچه بزنند. فلو در میان سیاهان علیه این نظرات مبارزه می کرد. فلو در مبارزات گوناگونی که به ابتکار کمونیست های انقلابی به راه می افتاد شرکت میکرد. مری لو گرین برگ فعال جنبش زنان در آمریکا و سخنگویی شاخه نیویورک حزب کمونیست انقلابی آمریکا می گوید: «شک نیست که فلو هرگز با نظم موجود نساخت. او از هر جریانی که احساس می کرد در کلیت خود علیه سیستم مبارزه میکند حمایت میکرد. در هر برنامه مترقی بطور مستقیم یا با اسمش حضور داشت.» کارل دیکس، یکی دیگر از سخنگویان این حزب می گوید: «یک بار برای شرکت در کنفرانسی که ما در مورد کارزار ضد مواد مخدر دولت برگزار کرده بودیم به کلبولند آمد. در آن زمان وی روی صندلی چرخدار قرار داشت. او بهمراه چند تن دیگر برای تبلیغ، به گتوهای سیاهپوست نشین رفتند. در آنجا شروع به تبلیغ کرد که پلیس برای حمایت از مردم در گتوها مستقر نشده است بلکه برای سرکوب آنان در اینجاست. جمعیت زیادی دور آنها جمع شد. و پلیس هم به میدان آمد. چند نفر می خواستند او را از آنجا بیرون ببرند اما فلو مقاومت کرد و گفت، خیر. اتفاقا الان بهترین موقع حضور در اینجاست. وقتی پلیس می آید من در نمی روم. اتفاقا اگر کار ما طوری نبود که پلیس را به اینجا بکشاند، من میرفتم.»

او نقش مهمی در کارزار «خط و مرزها را روشن بکنید» بازی کرد. این کارزار برای افشای بمباران خانه گروه MOVE براه افتاد. در سال ۱۹۸۵ پلیس فیلادلفیا تحت فرمان شهردار، خانه این گروه از مبارزین سیاهپوست را بمباران کرد و ۱۱ نفر از آنان کشت.

«گودی» شهردار فیلادلفیا سیاهپوست بود. فلو نوشت: «فرق بین آنچه گودی کرد با آنچه که پلیس در سراسر این کشور میکند تنها در روش است... همه جا سیاهان را با تفنگ می کشند. در این مورد آمریکائی تر عمل کردند و سیاهان را بمباران نمودند...» تا اواخر دهه ۱۹۸۰، فلو سه سگته و دو حمله قلبی داشت و صندلی چرخدار استفاده می کرد. اما در مبارزات شرکت می کرد و شوخ طبعی اش را کماکان حفظ کرده بود. افراد همه گرایشات سیاسی متفاوت فلو را دوست داشتند و به او احترام میگذاشتند. می توان گفت که تاثیرات او زندگی هزاران نفر را عوض کرد. در مراسم یادبودش در شهر نیویورک چند صد نفر گرد آمدند. در این مراسم سردبیر مجله «میس» در مورد فلو گفت: «او اولین زن آزادی است که من شناختم. فمینیسم او اصلا در باره زنان سفید پوست محله های مرفه نشین نبود.» گلوریا اشتاینم گفت: «هیچکس، هیچکس، به اندازه فلو دوستدار زندگی و دست و دلباز نبود... فلو به این کشور که دوران برده داریش بیشتر از دوران لغو شدن برده داری است، که هنوز زنانش کم ارزش تر از مردان حساب می شوند، که اغلب کودکانش در گرسنگی و خشونت بزرگ می شوند و هیچکس آنان را تشویق نمی کند که خودشان باشند، نگاه کرد؛ به بی خانمانان و توده مردم بی قدرت نگریست؛ و آگاهانه تصمیم گرفت که روش مبارزه خشم آکین، حقیقت گوئی، طنز و امیدواری را به کار

گیرد. در کتاب خاطراتش، «من فلوی رنگین پوست...» می نویسد: «من فکر میکنم زندگی من بهترین نوع زندگی است؛ فکر نمی کنم هیچکس به اندازه من در زندگی خوش باشد... بعضی ها طوری رفتار می کنند که انگار کسانی که می خواهند دنیا را بهبود ببخشند یک چیزیشان می شود. بنظر من اینها تهی هستند و باور نمی کنم کسی که کمی سلیقه و مغز داشته باشد به صف آنان پیوندد... من زنی هستم زبان دراز، میان سال و رنگین پوست که ستون فقراتی معوج دارم و یک متر از روده هایم را بریده اند. و خیلی ها فکر میکنند دیوانه ام. شاید تو هم همینطور. اما من هیچوقت از اینکه مثل بقیه نیستم تعجب نمی کنم. تعجبم از آن است که چرا عده بیشتری از مردم مثل من نیستند.»

پاورقی: نام کتاب خاطرات فلو کندی به انگلیسی: زندگی سخت من و لحظه های خوب